

تبارشناسی مبانی هویت ملی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوران قاجار و مشروطه

دکتر محمدعلی علی‌زاده* / دکتر علی‌محمد طرفداری**

چکیده

ظهور تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه در دوران قاجاریه و مشروطه یکی از مهم‌ترین محورهای شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران معاصر به‌شمار می‌رود. از زمان ورود ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی مدرن به ایران در سده نوزدهم میلادی، بسیاری از مسائل فرهنگی ایران، از جمله تاریخ‌نگاری و نحوه نگاه به گذشته تحت تأثیر این ایدئولوژی قرار گرفت و به تدریج نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری و بازنمود وقایع گذشته در میان منورالفکرهای دوران قاجار و مشروطیت پدید آمد که طی آن تاریخ‌نویسان ایرانی با محور قرار دادن ملی‌گرایی، به بازنویسی تاریخ ایران در قرون گذشته پرداختند و در این میان، به‌ویژه با برجسته کردن تاریخ ایران باستان و قرار دادن این دوره به‌عنوان دوران حیات ملی ایران و ایرانیان، بنیان‌های هویت ملی ایران نوین بر اساس هویت باستانی ایرانیان را پی‌ریزی کردند. در این مقاله کوشش شده است تا با مبنا قرار دادن اصلی‌ترین معاصرنویسی‌های دوران مورد بحث، میزان تأثیر تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه بر توسعه نگاه‌های ناسیونالیستی به تاریخ ایران و جست‌جوی بنیان‌های هویت ملی در تاریخ ایران باستان در میان روشنفکران و رجال سیاسی و فرهنگی معاصر ایرانی شناسایی و مشخص شود.

کلید واژه‌ها

هویت ملی، تاریخ‌نگاری، ملی‌گرایی، گذشته‌گرایی، قاجاریه، مشروطیت

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

ملی‌گرایی در ایران عصر قاجار و شکل‌گیری زمینه‌های پیدایش مفهوم هویت ملی ناسیونالیسم از جمله ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌هایی است که از زمان تولد و ظهور آن در اروپا طی سده‌های اخیر تاکنون، تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای بر چهره سیاسی و فرهنگی غالب کشورهای جهان بر جای گذاشته است. ظهور این اندیشه به تحولات سیاسی برآمده از دوره رنسانس در اروپا و پیدایش نظام بورژوازی و رشد شهرنشینی و تحولات فکری و فرهنگی آن عصر باز می‌گردد. در طول قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی ناسیونالیسم مراحل مختلف رشد و تکامل را در اروپا طی کرد و به تدریج به یکی از اصلی‌ترین و تأثیرگذارترین ایدئولوژی‌های کشورهای اروپایی تبدیل شد. ظهور و قوام بسیاری از مفاهیم و پارادایم‌های جهان مدرن در اروپا نظیر ملت، ملیت، هویت ملی، دولت ملی، زبان ملی، سرود ملی، پرچم ملی، کشور و ... به‌میزان قابل توجهی با تکوین و تکامل اندیشه ناسیونالیسم مرتبط بوده و به‌طور مستقیم تحت تأثیر آن قرار داشته است. طی سده نوزدهم میلادی ناسیونالیسم در اروپا به دوران اوج شکوفایی خود رسید و از آن زمان به مرور وارد سایر کشورهای جهان و به‌خصوص کشورهای شرق و خاورمیانه شده و در سطوح سیاسی و فرهنگی این سرزمین‌ها به اشکال گوناگون رواج یافت. طی این دوران، یکی از اصلی‌ترین و گسترده‌ترین تأثیرات ناسیونالیسم، پیدایش مقوله هویت ملی نوین در میان ملت‌های منطقه خاور میانه و از جمله ایران بوده است (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۲؛ Smith, 1971:7).

در بررسی سیر تحول و ابعاد و شکل‌بندی ملی‌گرایی دوره قاجار و شکل‌گیری زمینه‌های پیدایش مقوله هویت ملی، مقطع مشروطه‌خواهی و به دنبال آن دوره استقرار نظام مشروطه در ایران جایگاه در خور توجهی دارد، زیرا با پیروزی انقلاب مشروطیت دوره جدیدی از تثبیت جریان تجددخواهی و مظاهر اندیشه ناسیونالیسم در نظام سیاسی ایران آغاز می‌شود که یکی از نمودهای اصلی آن را می‌توان در همان عنوان «مجلس شورای ملی» دید. طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، منورالفکرهای مشروطه‌خواه تلاش‌های وسیعی در جهت جلب توجه عمومی به ضرورت تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و شناخت تاریخ ایران باستان انجام دادند و کوشیدند با نگارش تواریخ ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه، هویت ملی ایرانیان را در قالب هویت باستانی‌شان تعریف و معرفی کنند. به این ترتیب، تاریخ و تاریخ‌نگاری به یکی از مهم‌ترین بسترها و ابزارهای تعریف هویت ملی تبدیل شد و از این رو در دوران ورود و حاکمیت ناسیونالیسم بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران از اواخر دوره قاجاریه و سراسر دوره مشروطیت، روند تاریخ‌نگاری سنتی ایران و نحوه نگاه به گذشته همچون بسیاری از مسائل فرهنگی ایران وسیعاً تحت تأثیر

این ایدئولوژی قرار گرفت. طی این دوران و به‌ویژه در دوره مشروطیت، تاریخ و تاریخ‌نگاری به‌صورت یکی از اصلی‌ترین ابزارهای تبیین و تقویت هویت ملی و تأمین وحدت ملی و استقلال کشور درآمد. بدین لحاظ نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری و بازنمود وقایع گذشته در میان منورالفکرهای دوران قاجار و مشروطه پدید آمد که محور اصلی آن بازنگاری تاریخ ایران باستان در جهت معرفی مبانی هویت ملی به ظاهر اصلی و واقعی ایران بود و علاوه بر آن، آنها از این طریق در صدد برآمدند با ارائه قرائتی نوین از تاریخ ایران به احیای غرور ملی و ترویج ملی‌گرایی و وطن‌پرستی در میان مردم پرداخته و موجبات تجدید حیات عظمت و شکوه منسوب به دوران ایران باستان را فراهم آورند (اکبری، ۱۳۸۴: ۸۲؛ Taylor, 1989: 49).

به این ترتیب، مسأله اصلی تحقیق حاضر بررسی چرایی و چگونگی تاثیر تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوران قاجاریه و مشروطه بر شکل‌گیری بنیان‌های هویت ملی ایران معاصر است و در عین حال این بررسی می‌کوشد چگونگی پیدایش تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه در میان مورخان ایرانی و نتایج گوناگون و متعدد این نوع تاریخ‌نویسی را از زاویه تدارک مبانی هویت ملی مبتنی بر تاریخ ایران باستان مورد پژوهش و توجه قرار دهد. برای رسیدن به کامل‌ترین پاسخ برای سئوالات فوق هم از روش تحقیق مطالعات تاریخی یعنی مطالعه و بررسی اسناد و منابع همزمان و دست‌اول و توجه به متن پیدایش این منابع استفاده شده، و به‌عبارت دقیق‌تر سئوال‌های این تحقیق با مبنا قرار دادن نمونه‌های برجسته تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه پدید آمده در دوران قاجاریه و مشروطه مورد پژوهش قرار گرفته‌اند. بر این اساس، در ادامه مقاله با مبنا قرار دادن اصلی‌ترین منابع تاریخی و معاصر نویسی‌های پدید آمده در ادوار مورد بحث، میزان تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری و نگرش مورخان این دوران مورد نقد و بررسی واقع شده و نقش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه دوران مذکور در تعریف و تبیین مبانی هویت ملی مبتنی بر تاریخ ایران باستان تشریح می‌شود.

گفتار اول: تبیین و معرفی مبانی هویت ملی در تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه و هدفمند دوره قاجاریه

همان‌طور که اشاره شد، دوران حکومت قاجاریه دوره فراهم شدن زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناسب برای رشد و گسترش اندیشه‌های تجددخواهانه و تفکر ناسیونالیسم است و از این زاویه در بررسی سیر تحول اندیشه ناسیونالیسم و ظهور «مکتب تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه» و ارائه نخستین تعاریف از موضوع هویت ملی در تاریخ معاصر ایران از

اهمیت و جایگاه به‌سزایی برخوردار است. در این مقطع تاریخی به‌تدریج و در کنار تاریخ‌نگاری سنتی حاکم، در اثر تأثیرپذیری از ایدئولوژی ناسیونالیسم نوع جدیدی از تاریخ‌نویسی از سوی منورالفکران دوران قاجار شکل گرفت که می‌توان آن را «مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه» نام نهاد. بنیان‌گذاران و به‌وجود آورندگان این مکتب جزو طبقه منورالفکرهایی بودند که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیسم و در جهت ایجاد غرور ملی و احیای عظمت و شکوه منتسب به ایران باستان به بیان تاریخ و بازنگاری وقایع تاریخی قرون کهن ایران پرداختند و در زمانی که هنوز تاریخ‌نگاری علمی در ایران پدید نیامده بود، کوشیدند ضمن بیان تاریخ اصلی و ملی ایران در عهد باستان از نگاه و بر اساس دانش اندک خودشان، هدف از تاریخ و تاریخ‌نویسی را تغییر داده و آن را به‌صورت یک وظیفه و رسالت ملی در جهت تدارک و معرفی مبانی هویت ملی به ظاهر واقعی و راستین ایرانیان درآورند. از جمله این افراد مهم‌ترین روشنفکران دوران قاجار، یعنی کسانی چون میرزا فتح‌علی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف‌تبریزی و جلال‌الدین میرزا قاجار هستند که همگی از جمله نخستین پذیرندگان و پیروان و رواج‌دهندگان ایدئولوژی ناسیونالیسم به‌شمار می‌روند.

فریدون آدمیت که بخش عمده‌ای از آثار تحقیقی خود را به بررسی سیر اندیشه‌ورزی متفکران دوره قاجار و نقد و ارزیابی افکار و اندیشه‌های آنان اختصاص داده است، به درستی بر گرایش غالب روشنفکران این عهد به اندیشه ناسیونالیسم و مظاهر آن نظیر وطن، میهن‌دوستی و ملت تأکید دارد و به خوبی نمودهای فکر ناسیونالیسم و ردپای آن را در بررسی آرا و افکار آن‌ها باز می‌نماید، چنان که میرزا فتح‌علی آخوندزاده را «اندیشه‌ساز ناسیونالیسم ایرانی» و اندیشه‌ساز «فلسفه ناسیونالیسم جدید» معرفی می‌کند و او را در کنار جلال‌الدین میرزای قاجاری در زمره «نمایندگان ناسیونالیسم جدید» می‌شناسد و افزون بر آن در مورد وی می‌نویسد: «برجسته‌ترین مظاهر اصالت شخصیت میرزا فتح‌علی در ناسیونالیسم او جلوه‌گر است.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۰۹-۱۰۸) همچنین آدمیت در مورد جایگاه ناسیونالیسم در افکار طالبوف نیز تأکید می‌کند که: «در منظومه تفکر سیاسی طالبوف، ناسیونالیسم عنصری بسیار نیرومند است.» (آدمیت، بی‌تا: ۹۰-۹۱) و به همین ترتیب در بررسی اندیشه میرزا آقاخان کرمانی نیز، جایگاه ناسیونالیسم را در تفکر او مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد: «[میرزا آقاخان کرمانی] اندیشه‌گر بزرگ فلسفه ناسیونالیسم است.» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۴۱) و در جای دیگر اشاره می‌کند که «مجموع افکارش بر محور ناسیونالیسم می‌گشت.» (همان، ۲۴۴).

اما در بررسی دیدگاه‌ها و نظرات این روشنفکران و به‌ویژه نوع نگاه آن‌ها به تاریخ ایران و بازنگاری که از تاریخ ایران در جهت معرفی هویت ملی اصیل ایران انجام داده‌اند، مشخصه‌ها و اشتراکات برجسته‌ای به چشم می‌خورند که نشان‌دهنده ویژگی‌های تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه نوظهور در آن عهد به‌شمار می‌روند. این رجال نیز همچون غالب منورالفکرهای دوره مورد بحث، نه تنها در آثارشان تعلق خاطری به آئین اسلام و جامعه مسلمان ایران از خود نشان نمی‌دهند، بلکه به‌صورتی گسترده از اسلام و عرب بیزار و روی‌گردانند و در بررسی و بیان دلایل فروپاشی هویت ملی اصیل مربوط به ایران عهد باستان، اسلام و عرب، و سپس هجوم اقوام ترک و مغول را عامل نابودی شکوه باستانی ایران و تباهی هویت ملی واقعی ایران در ادوار تاریخی بعدی آن می‌دانند. در واقع آن‌ها جزو بنیان‌گذاران این دیدگاه و ذهنیت تاریخی هستند که ایران باستان را نماد ملت و ملیت و هویت و دین و تمدن حقیقی ایران می‌داند و ادوار تاریخی بعدی آن و به‌خصوص اسلام و اعراب را به‌عنوان عناصر تحمیلی وارداتی و بیگانه و غیرملی و عامل افول تمدن و هویت و ملیت ایرانی معرفی می‌کنند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۶۲)، عمده شاهان ایران باستان و اساساً ایرانیان باستان نماد هویت اصیل ایرانی، وطن پرستی، نوع‌دوستی، آزادی، آبادانی، نژاد و اخلاق برتر و عالی و نماد خدمت به ایران و ایرانی به‌شمار می‌آیند و شاهان و حکام ایران دورای بعد از اسلام عمدتاً افرادی برخاسته از تمدنی پایین‌تر با نژادی حقیرتر معرفی می‌شوند که به‌دلیل بیگانه و تحمیلی بودن، به جای خدمت به تمدن و فرهنگ ایران، موجبات تباهی و اضمحلال شکوه آن را فراهم آوردند (آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۰ و ۱۵).

نکته لازم به ذکر در مورد نوع نگاه و بازبین تاریخ ایران باستان از سوی منورالفکرهای دوره مورد بحث این است که در نظر آن‌ها شخصیت‌ها و شاهان اسطوره‌ای ایران در زمره پادشاهان تاریخی عهد باستان محسوب می‌شوند و در حقیقت در نگاه آنان تمایزی میان جمشید پیشدادی و بهمن کیانی با انوشیروان ساسانی وجود ندارد و به‌علاوه نفرت از اسکندر مقدونی به‌عنوان عامل نابودی و انهدام فرهنگ و تمدن و عظمت ایران عصر هخامنشی هم هنوز در میان متفکران مورد بحث به چشم نمی‌خورد و در دوره مورد بحث نه تنها کسانی مانند میرزا محمدعلی‌خان فروغی (ذکاءالملک) با نگارش کتاب تاریخ اسکندر کبیر به ستایش از او می‌پردازند (فروغی، ۱۳۱۵)، بلکه حتی از میان همان منورالفکرهای مورد اشاره نیز کسانی

مانند جلال‌الدین میرزا قاجار در نامه خسروان به نیکی از اسکندر یاد می‌کنند (جلال‌الدین میرزا قاجار، ۱۹۰۶: ۵۱-۴۸).

به این ترتیب، «مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» عصر قاجار نقش بسزایی در معرفی مبانی هویت ملی اصیل و واقعی بر مبنای تاریخ ایران باستان ایفا کرد، اما این جریان به دلایل متعدد و بنیادین هیچ‌گاه از اقبال گسترده‌ای در آن عهد برخوردار نشد، زیرا بنیان و سران این مکتب، از یک سو تصور و برداشت درست و کاملی از اجزای تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام نداشتند و بیش‌تر مطالبی را که در آن باره بیان می‌کردند جنبه تخیلی، ذهنی، ساختگی و افسانه‌ای داشت (همان، ۶)، و از سوی دیگر، قضاوت غالب آن‌ها درباره بخش عمده و اساسی تاریخ و تمدن ایران یعنی اسلام، افراطی، تنفرآمیز و دور از واقع بود. در حقیقت آن‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، سهم دوران‌ساز و مؤثر اسلام در تجدید حیات فرهنگ و مدنیت شرق میانه را متعصبانه نادیده می‌گرفتند و بر روی دستاوردهای فرهنگی و هنری برجسته سلسله‌های پادشاهی ایران بعد از اسلام نیز چشم برمی‌بستند. همچنین آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم مردم مسلمان ایران عصر قاجار و حکومت قاجاریه را به شکلی خصمانه به باد تحقیر و انتقاد می‌گرفتند و راه‌حلهایی را برای اصلاح وضع موجود ارائه می‌کردند که همچون مورد تغییر الفبا، غیرمنطقی، غیرعملی، خصمانه و متعصبانه و بعضاً به‌طور کامل بی‌ربط و نادرست بود و طبیعتاً چنین نسخه‌ها و داوری‌هایی در جامعه سنتی و مذهبی ایران آن عهد و در بین توده مردم و بخش ضخیمی از حاکمیت هیچ خریداری نمی‌توانست داشته باشد.

گفتار دوم: انقلاب مشروطه و توسعه و تقویت تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه

نهضت مشروطیت به‌دلیل عملی کردن مفاهیم ملی در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی ایران، نقش گسترده‌ای در توسعه تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه و معرفی ادوار باستانی ایران به‌عنوان مبانی هویت ملی ایرانیان داشت؛ زیرا که ناسیونالیسم یکی از بنیادی‌ترین ارکان جریان مشروطه‌خواهی به‌شمار می‌رفت و برقراری نظام مشروطیت فرصتی مناسب برای غالب روشنفکران و رجال سیاسی وقت ایران فراهم آورد تا در لوای ساختار تازه، به توسعه دیدگاه‌های باستان‌گرایانه درباره تاریخ ایران دست بزنند (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۰۹؛ Keddie, 1998:25-26).

از این‌رو، تأثیرپذیری رهبران و مبارزان انقلاب مشروطیت ایران از ناسیونالیسم و تأکید آن‌ها بر ملی‌گرایی و رواج آن در امور مختلف امری است که در غالب سخنرانی‌ها و گفته‌ها و نوشته‌های آنان به چشم می‌خورد؛ به‌عنوان نمونه میرزا نصرالله ملک‌المکلمین از مبارزان

معروف مشروطه‌خواه که بعد از به توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلی شاه کشته شد، در یک نطق خود در دوازدهم رمضان ۱۳۱۸ ق در مسجد شاه اصفهان علیه تخریب قصور دوره صفویه از سوی ظل‌السلطان حاکم اصفهان، آثار مذکور را «آثار ملی» دانسته و در مورد ضرورت نگاه‌داری آنها چنین می‌گوید:

«پس این آثار علمی و صنعتی [هنری] و ادبی و ابنیه تاریخی و کاخ‌ها و معابد عالی مظهر تمدن ادوار مختلفه و معرف مرتبه قدرت و توانایی اقوام و نمونه هنر و صنعت و ذوق مردان بزرگ جهان است و دوره مجد و عظمت و مراتب فضل و دانش هر یک از ملل را به عالمیان نشان می‌دهد و در حقیقت آثار باستانی هر ملتی سند یا قباله زندگانی گذشته آن ملت است. اینست که در نظر کلیه ملل جهان چه در گذشته یا امروز آثار و ابنیه ملی منزلتی به سزا داشته و برای حفظ و نگاه‌داری آن‌ها فداکاری و جنگ [و] جدال‌ها کرده و از دست دادن این آثار ملی را در حکم به باد دادن شرافت خود دانسته، چنان چه تاریخ باستانی ایران و یونان و کشمکش‌هایی که در سر آثار و صنایع [هنرهای] زیبا رخ داد، بهترین شاهد بر مدعاست.» (ملک‌زاده، ۱۳۲۵: ۱۰۴-۱۰۳).

افزون بر این، نکته مهمی که در کلام و گفتار مشروطه‌خواهان و سپس مورخان انقلاب مشروطیت به چشم می‌خورد، توجه آنان به تاریخ ایران باستان و استفاده از آن برای ترویج حس ملیت در میان مردم است. در نگاه این گروه نیز همچون دیگر منورالفکرهای دوره قاجار که ذکر برخی از آن‌ها گذشت، ایران باستان نماد ملیت واقعی ایران و ایرانی به‌شمار می‌رود و لذا این افراد هم می‌کوشند با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ شاهان ایران باستان به‌عنوان نماد ایرانیان اصیل مردم را به الگو قرار دادن آن‌ها دعوت کرده و از طریق آشنا کردن مردم با تاریخ عهد باستان، در بین مردم غرور ملی به‌وجود بیاورند. البته آگاهی این گروه از تاریخ باستان نیز همچون دیگر *وللفکرهای* یاد شده، عمدتاً افسانه‌ای و غیرواقعی است. در این جا ذکر نمونه‌ای از گفتار ملک‌المتکلمین به‌عنوان یکی از این مشروطه‌خواهان مورد بحث به همراه تأیید مهدی ملک‌زاده به‌عنوان یکی از تاریخ‌نگاران مشروطه، بسیار گویاست؛ ملک‌المتکلمین در نطقی در ۱۳۲۵ ق. در «انجمن مقدس اتحادیه طلاب علوم دینی» (که از سوی مشروطه‌خواهان برای آشنا کردن طلاب و روحانیون با مشروطیت و تاریخ ایران و مقابله با جریان مشروطه مشروع به رهبری شیخ فضل‌الله نوری تأسیس شده بوهکرر) از عظمت تاریخ ایران باستان یاد کرده و از جمله چنین می‌گوید:

«امیدوارم طلاب گرامی همتی فرموده [...] نظر مردم را به تواریخ گذشتگان و آبا عظام معطوف نمایند تا نجابت و شرافت ملی خویش را بدانند که این آب و خاک چندین هزار سال مهد عدالت و مساوات بود. اگر عدالت نداشتند و به مساوات و حریت و اخوت رفتار نمی‌کردند، همای بنت بهمن که یکی از ملکه‌های ایران است، ممالک بدان وسعت را نمی‌توانست حفظ کند. یک حکایتی از همین هما عرض کنم تا بدانید در همان زمان هم قانون مشروطیت بوده. در آن عصر مرسوم بود که هر سال یک روز جشن حسن‌فروشی در بین ملت ایران منعقد می‌شده و دختران صاحب حسن را جوانان متمول به نکاح خود در می‌آوردند و مهریه را که بدان‌ها می‌دادند، به موجب قانون آن زمان در صندوق اعانه می‌ریختند و آن وجوه به مصرف جهیز دختران زشت بدسیما می‌رسید که به‌واسطه جهیز و ثروت آنان را خواستگار شوند. ببینید تا چه درجه قانون مساوات و قواعد مشروطیت در آن زمان جاری بود.» (همان، ۲۰۹).

و مهدی ملک‌زاده نیز در تصدیق چنین رویکردی به تاریخ می‌نویسد:

«[...] به‌خوبی همه کس پی می‌برد که بزرگ‌ترین خطیب ملی ایران [ملک‌المتکلمین] چه در این خطابه یا سایر نطق‌های خود کوشش کرده که احساسات ملی این مردم جاهل که شاید در آن زمان یک درصد آن‌ها سواد فارسی نداشته‌اند، برانگیزد و غرور ملی و روح شخصیت آن‌ها را بیدار کند [...] و عموم را به تاریخ پرافتخار ایران باستان آشنا کند و ثابت نماید که ایران در زمانی دارای مجد و عظمت بود و عدالت و نوع‌دوستی در آن کشور حکم‌فرما بود و مردم در تحت لوا قوانین و سلاطین عدالت‌پرور زیست می‌کردند و پیرامون کجی و نادرستی و اجنبی‌پرستی نمی‌گردیدند.» (همان، ۲۱۱).

به این ترتیب، ایران باستان به یکی از ارکان تاریخ‌نگاری باستان‌گرایانه انقلاب مشروطیت تبدیل می‌شود و به همین دلیل اقلیت‌های مذهبی و به‌ویژه زرتشتیان نیز در این تاریخ‌نگاری نقش مؤثری هم در ستایش ایران باستان و هم در ستایش مشروطیت به‌عنوان یک حرکت ملی، الفا می‌کنند. (مهر، ۱۳۴۸) در نتیجه این روند، مورخان باسنگ‌رای این دوره وسیعاً می‌کوشند دوران ایران باستان را به‌عنوان مبانی اصلی و راستین هویت اصیل ایرانیان معرفی کرده و پایه‌های نوینی را در جهت تبیین چیستی هویت ملی در ایران پی‌ریزی کنند.

نتیجه‌گیری

ملی‌گرایی دوران قاجار و مشروطه سهم زیادی بر پیدایش ناسیونالیسم رضا شاهی و ادوار بعد تا به امروز داشته است. در اثر حاکمیت اندیشه باستان‌گرایی بر ذهن مورخان و محققان آن دوران و

مبنا قرار گرفتن ناسیونالیسم در نگاه به گذشته و تحلیل تاریخ ادوار گوناگون این سرزمین، ایران باستان محور تبیین هویت ملی و محور اصلی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های تاریخ‌نویسان قرار گرفت و بدین لحاظ نوعی ملی‌گرایی در قالب باستان‌گرایی به صورت جزئی اساسی از دیدگاه تاریخی روشنفکران و مورخان درآمد و حتی بسیاری از مورخان این دوران، رسالت اصلی تاریخ‌نویسی را تقویت غرور و وحدت ملی از طریق رواج ملی‌گرایی باستان‌گرایانه در بازنگاری تاریخ و معاصرینویسی دانستند (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۲).

افزون بر ناسیونالیسم، عامل مهم دیگری که در بروز و تقویت ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی نقش اساسی داشت، ورود ماحصل کار کلان شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی، به خصوص در مورد ایران باستان، به داخل ایران و اذهان دانشمندان ایرانی بود که باعث شد مورخان و روشنفکران ایرانی به نوعی غرور شبه ملی و خودبزرگ‌بینی مفرط دچار شوند و ایران دوران باستان را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرواقعی مبنای اصلی تمام تمدن‌های جهان در ادوار مختلف بینگارند و افزون بر آن نسبت به همسایگان دیرین خود، به‌ویژه اعراب و ترکان، دیدگاهی تحقیرآمیز و دشمنانه پیدا کرده و آنها را مسئول افول و نابودی مدنیت و شکوه منتسب به عهد باستان بدانند. البته در بروز این ذهنیت نسبت به همسایگان ایران و نیز اقوام ترک و عرب ایرانی، فارس محوری ناسیونالیسم ایرانی هم تأثیر زیادی داشت که در بروز آن نیز جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غربی سهمی اساسی داشتند، زیرا این جریان‌ها مبنای تمدن و ملت اولیه و اصلی ایران و ایرانیان را نژاد آریایی و قوم پارسی و سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی معرفی کرده و سایر اقوام ایرانی را مهاجمان به ایران و بر باددهندگان شکوه تمدن ایرانی عهد باستان قلمداد کردند. به علاوه، روشنفکران ایرانی تحت تأثیر داده‌های جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و بر اساس ایران و فارس محوری، عمده شاهان ایران باستان را ایرانیان و آریاییان اصیل و خادمان به ایران و ایرانیان تصور کرده و حکام سلسله‌های ایران بعد از اسلام را به دلیل آریایی نبودن، ایرانی ندانسته و آنها را مهاجمان به ایران شناختند. هر چند ذکر نمونه‌هایی از این نوع تاریخ‌نگاری‌ها و نقد و بررسی آنها در ظرفیت مقاله حاضر نمی‌گنجد، اما در نقد این قضاوت‌های غیربومی و غیرمنطقی و ناعالمانه می‌توان حداقل به این نکته اشاره کرد که از یک سو قدمت تمدن‌های باستانی و درخشان ایران از عهد هخامنشیان بسیار کهن‌تر است و به‌عنوان مثال آثار تمدن و امپراطوری تقریباً ناشناخته عیلام خود از یک پیشینه فرهنگی و تمدنی بسیار غنی و دیرین حکایت می‌کند، و از سوی دیگر بسیاری از دستاوردهای مدنی برجسته تمدن و فرهنگ ایرانی متعلق به همان سلسله‌های ایران بعد از اسلام است.

یک نتیجه گسترده روند مذکور در فوق آمیختگی غلیظ دیدگاه تاریخی مورخان و روشنفکران ایرانی دهه‌های اخیر به تعصبات شبه ناسیونالیستی شدید است. به تعبیر علی‌رضا منافزاده:

«در میان روشنفکران ایرانی، به‌ویژه تاریخ‌نگاران کم‌اند کسانی که نگاه‌شان به گذشته این سرزمین و داوری‌شان درباره شخصیت‌های تاریخی و سیاسی و فرهنگی آن آلوده تعصب نباشد. باز نمودن این تعصب و به نقد کشیدن آن به سبب چیرگی گفتمان تاریخی میهن‌پرستانه و قوم‌ستایانه در ایران کاری است دشوار و دور از احتیاط. زیرا این گفتمان چنان در ذهنیت روشنفکران ایرانی و در نهانخانه ذهن و روان مردم درس خوانده جایگیر شده که هر گونه انتقاد جدی از آن اگر با سکوت و بی‌اعتنایی روبه‌رو نشود، باری واکنش پرخاشگرانه و نابردارانه برمی‌انگیزد. غالب پژوهش‌های تاریخی در این شصت-هفتاد سال، چه در زمینه تاریخ سیاسی و اجتماعی و چه در زمینه تاریخ ادب و فرهنگ ایرانی در چارچوب این گفتمان انجام گرفته و کم‌تر پژوهشگری را می‌توان سراغ کرد که پای از این چارچوب بیرون نهاده باشد. بیرون رفتن از این چارچوب کار دشواری است، زیرا مستلزم در هم شکستن تصویرهایی است که ما از خود، از گذشته خود و از ملت‌ها و قوم‌های دیگر در ذهن خویش داریم، به‌ویژه از قوم‌هایی که در گذشته بر ما تاخته‌اند و چیره شده‌اند و ما آن‌ها را مسوول بسیاری از بدبختی‌ها و بیچاره‌گی‌های امروزمان می‌دانیم. ما این تصویرها را از تاریخی که در کتاب‌ها خوانده‌ایم و یا در مدرسه به ما آموخته‌اند، گرفته‌ایم. این تصویرها از زمانی که نخستین کنجکاوی‌های ما برای کشف جهان پیرامونمان و گذشته کشورمان آغاز شده، رفته رفته در ذهن ما شکل گرفته، نقش بسته‌اند. از همین روی به سادگی زدودنی نیستند و از چنان مایه عاطفی برخوردارند که عقل سنجش‌گر نمی‌تواند آن‌ها را به آسانی بشکند و بزدايد.» (منافزاده در حسینی، بی‌تا: ۱۴۹-۱۴۸).

بدین لحاظ، نگاهی گذرا به میراث و اثرات مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه سده اخیر در ایران، عملاً نشان می‌دهد که این نوع نگاه به تاریخ و استفاده از آن، نه تنها موجبات وحدت و غرور ملی را فراهم نیاورده، بل برعکس موجب گولگی شدید و بعضاً جدایی‌طلبانه در میان روشنفکران و فعالان سیاسی اقوام ایرانی، خصوصاً ترک‌ها و اعراب، و بروز جدایی و نفرت در میان ملت‌های منطقه خاور میانه شده است، زیرا که سایر اقوام غیرفارس ایران نیز با تأثیر پذیری از ناسیونالیسم به دنبال افتخارات و تاریخ ملی قوم خود رفته و در صدد تأمین وحدت و غرور قومی در میان خود و بعضاً

هم‌قوم‌های خود در سرزمین‌های همسایه ایران برآمده‌اند که نتیجه عملی آن بروز شکاف‌ها و بحران‌های ضدملی در ایران و نیز منطقه خاور میانه بوده است (الطائی، ۱۳۷۸: ۲۹-۲۰).

فهرست منابع

منابع فارسی

آخوندزاده، میرزا فتح‌علی (۱۳۶۴). *مکتوبات*، به کوشش م. صبحدم (محمدجعفر محبوب). آلمان: مرد امروز.

آدمیت، فریدون (بی‌تا). *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*. تهران: دماوند.

_____ (۱۳۴۹). *اندیشه‌های میرزا فتح‌علی آخوندزاده*. تهران: خوارزمی.

_____ (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*. تهران: پیام.

احمدی، حمید (۱۳۸۳). *ایران: هویت، ملیت، قومیت*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

_____ (۱۳۸۸). *بنیادهای هویت ملی ایرانی*. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*. تهران: علمی و فرهنگی.

الطائی، علی (۱۳۷۸). *بحران هویت قومی در ایران*. تهران: شادگان.

بیگللو، رضا (۱۳۸۰). *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*. تهران: مرکز.

فروغی «ذکاءالملک»، میرزا محمدعلی‌خان (۱۳۱۵). *تاریخ اسکندر کبیر*. تهران: چاپ سنگی.

قاجار، جلال‌الدین میرزا (۱۹۰۶). *نامه خسروان*. لاهور: چاپ سنگی.

کچویان، حسین (۱۳۸۴). *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران*. تهران: نی.

ملک‌زاده، مهدی (۱۳۲۵). *زندگانی ملک‌المتکلمین*. تهران: علمی.

مهر، فرهنگ (۱۳۴۸). *سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: ضمیمه شماره سوم سال بیستم، مجله هوخ.

یغمایی، اقبال (۲۵۳۷). *شهید راه آزادی سیدجمال واعظ اصفهانی*. تهران: توس.

منابع انگلیسی

Smith, Anthony (1971). **Theories of Nationalism**. New York: Harper and Row.

Keddie, N. (1988). "Iranian Revolution in Comparative Perspective", In Ira Lapidus and Edmond Burk III (Eds) (**Islam, Politics and Social Movements** California, Berkeley: University of California Press.

Taylor, C. (1989). **Sources of the Self: The Making of the Modern Identity**. Cambridge: Cambridge University Press.